

شریعتی و مصدرهای موازی

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com



سوسن شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۵

تعداد صفحه : ۳

آفرین بررسی : ۸۷/۱۰

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع :

شریعتی و مصدرهای موازی

شریعتی متفکری است در دسترس، آدمی ساکنِ دنیاهاى موازی، روحی سیال و مواج که از هر دری رانده شود، از گوشه‌ای دیگر بر می‌گردد و باز می‌بینی که در برابرت نشسته است و تو را واداشته تا در برابرش بنشینی. اصلاً مهم نیست این همنشینی با چه نیتی است. نشسته است رو به رویت تا تو را دعوت کند به جایی و ناکجایی، یا اینکه نشسته‌ای در مقابلش تا با او درآفتی و متهم‌اش کنی.

پرسش این است :

برای این مایی که ۳۰ سال است مدام تغییر می‌کنیم، در خلوتِ خود و در جلوتِ خویش نیز جا به جا می‌شویم و هر بار به دنبالِ جایی جدید، جوری جدید، مثلاً بر می‌خیزیم و گامی فرا پیش می‌نهیم، کدام خصلت در این تفکر و این زندگی است که فاصله ما را با او زیاد نکرده و پرداختن به او را ناگزیر ساخته است؟ برای این "ما"ی در آرزوی شنیدنِ حرفِ جدید و عجول برای عبور، شریعتیِ قدیمی چه حرفِ جدیدی دارد که از او نمی‌گذریم؟ آیا ما داریم در جا می‌زنیم یا او است که طی این سال‌ها پا به پای ما آمده است؟ چرا پرونده او بایگانی نمی‌شود؟

این مواجههٔ مدام ۳۰ ساله، آیا بر می‌گردد به نفوذِ مُخرَبِ او در همهٔ ساحت‌ها - از اقتصاد بگیر و برو به تاریخ - یا اثراتِ سازنده‌اش؟

روزنامه‌ها را که ورق می‌زنی، هر هفته مرگِ موضوعی را اعلان می‌کنند. روشنفکرِ عرصهٔ عمومی مُرد، زنده باد آکادمیسین. جنبشِ دانشجویی مُرد، زنده باد دانشگاه. چپ مُرد، زنده باد راست. جامعه‌شناسی مُرد،... اصرار برخی از روشنفکران نیز - و آن هم غالباً با شور بسیار و هیجان غیر آکادمیک - در مُرده اعلان کردنِ شریعتی که ۳۰ سالِ پیش مُرده است، ذهنِ پرسشگر را مشکوک به زنده بودنِ شریعتی می‌کند. نکند او هنوز زنده است. تفکرِ مرده مگر این همه قاضی‌الفضات می‌خواهد؟

قضات شریعتی سال‌هاست وکیل مدافعان او را متهم به شور و مندی و شور و رزی می‌کنند، اما وقتی خشم و خروش قاضی را در پرداختن به پرونده او می‌بینی، مطمئن می‌شوی که این شور برانگیخته مختص و کلا نیست، این موکل است که قاضی و وکیل را با هم وامی‌دارد که طمانینه‌های سر فرصتی را به کناری بگذارند، چرا که درباره متهمی صحبت می‌کنند که بر سر جرم‌اش اجماع نیست.

همه دهه پنجاه - شصت اتهام او داشتن رویکردی عقلانی (بخوانید ایدئولوژیک) به دین بود و این یعنی "اقلی" کردن آن و تقلیل قدسیت‌اش به بُعد اجتماعی، و دهه هفتاد - هشتاد اتهام او فرجه کردن دین و "اکثری" کردن‌اش شد. همه دهه شصت به انکار نقش او در شکل‌گیری انقلاب و نظام پس از آن گذشت و همه دهه هفتاد - هشتاد به اثبات آن. دهه پنجاه - شصت او متفکری بی‌سیستم، دینداری التقاطی و سیاست‌مداری مشکوک و محافظه‌کار (و ای بسا وابسته) نامیده شد و دو دهه بعد بنیادگرا، رادیکال‌خشن و منادی مرگ (بمیر یا بمیران) و...

می‌بینیم هنوز که هنوز است جرم او دقیقاً روشن نشده، این است که هیچ‌کدام از قضات - متولیان سنت در دهه پنجاه و متولیان امر نو در این روزها - نتوانسته‌اند او را به زندان تاریخ بیندازند. دادگاه شریعتی متهم تا اطلاع ثانوی برپاست و هنوز تماشاچی دارد و بدل شده است به یکی از دموکراتیک‌ترین پرونده‌های نظری این مرز و بوم. موفقیت یک روشنفکر همین است. زندگی‌اش را بدل به پرونده‌ای اجتماعی کند. کدام زندگی؟ همان زندگی که ترکیبی است از مصدرهای نابهنگام و غیر مترقبه.

منبع: اعتماد